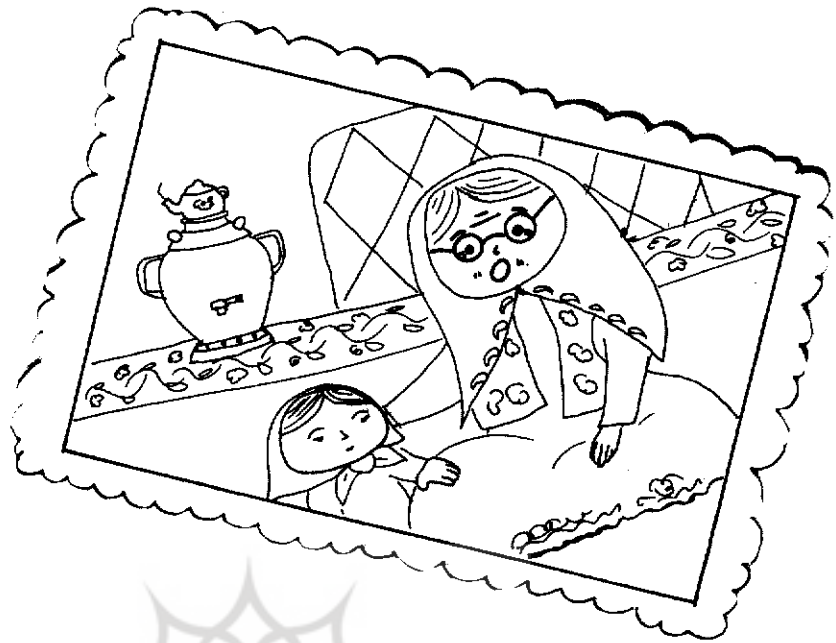


اوقات فراغت،



ادبیات عبارت است از چگونگی تعبیر و بیان احساسات، عواطف و افکار به وسیله کلمات در اشکال و صورت‌های گوناگون.

ادبیات، کودک را در همه اوقات زندگی پرورش می‌دهد و باعث مسرت خاطر، وسعت تخیل و قوت تصور او می‌شود و نیز نیروی ابتکار و ابداع به او می‌بخشد. داستان‌ها و اشعاری که کودکان می‌خوانند و می‌شنوند اثری عمیق در فکر و روحیه آنان می‌گذارد و ایشان را برای رویارویی با مسائل رشد و معاشرت با دیگران آماده می‌سازد و نیز در درک و فهم مشکلات زندگی آنان را یاری می‌کند.

ادبیات کودک، به ویژه در

قصه‌خوانی و قصه‌گویی برای کودکان دبستانی است.

در این مقاله علاوه بر مبانی نظری و تجربی در زمینه روش‌های قصه‌خوانی و قصه‌گویی، نمونه‌ها و مصداق‌هایی از قصه‌های کودکان برای استفاده مخاطبان گرامی ارائه شده است تا برای غنی‌سازی اوقات فراغت مورد استفاده قرار گیرد.

ادبیات کودکان چیست؟

ادبیات کودکان شامل، قصه، شعر، نمایش، افسانه و داستان است. ادبیات کودکان عبارت است از تلاشی هنرمندانه در قالب کلام، برای هدایت کودک به سوی رشد، با زبان و شیوه‌ای مناسب و درخور فهم او. به بیانی دیگر،

در کشور ما به‌رغم وجود گنجینه‌های علم و معرفت، داستان‌ها و افسانه‌های زیبا و آموزنده، اولیا و مریبان بیش‌ترین وقت خود را به مسائل آموزشی کودکان اختصاص می‌دهند و دانش‌آموزان نیز در خانه و مدرسه بیش‌تر اوقات خود را صرف یادگیری‌های غیرفعال کرده، از سختی و خشکی دروس، هم‌چنین اضطراب امتحان و نمره رنج می‌برند. بدین ترتیب اغلب اولیا و مریبان از هدف اصلی تعلیم و تربیت که پرورش انسان‌های خلاق، مبتکر و کارآمد است، باز می‌مانند.

هدف از نگارش مقاله‌ای که در دست مطالعه دارید آشنایی والدین، معلمان و مریبان عزیز با روش‌های



قصه خوانی و قصه گوئی

مهدی مرادحاصل

نوع دوستی، امیدواری، آزادگی، جوانمردی، طرفداری از حق و حقیقت و استقامت در مقابل زور و ستم ارزش‌هایی‌اند که هسته مرکزی بسیاری از قصه‌ها و داستان‌ها را تشکیل می‌دهند.

پرورش حس زیبایی‌شناسی در کودک، متوجه ساختن کودک به دنیایی که اطرافش را فرا گرفته، پرورش عادات مفید در کودک، تشویق حس استقلال‌طلبی و خلاقیت کودک هدف‌های اصلی طرح قصه‌های خوب برای کودکان است.

انتخاب قصه‌های مناسب

مسئله انتخاب کردن قصه، با توجه به انبوه موادی که در اختیار

بزرگسالان جامعه برای استفاده خردسالان فراهم می‌آید، یا خردسالان خود خالق آن‌اند.

۵- رشد اعتماد به نفس کودک و علاقه‌مند ساختن او به آزادی و عدالت اجتماعی.

۶- برآورده کردن نیازهای عاطفی کودک و آماده ساختن او برای دریافت پیام‌های اخلاقی و انسانی و شهروندی خوب بودن.

تأثیر قصه در کودکان

داستان و قصه نقش بسیار مهمی در تکوین شخصیت کودک دارد. از طریق قصه‌ها و داستان‌های خوب، کودک به بسیاری از ارزش‌های اخلاقی پی می‌برد. پایداری، شجاعت،

زمینه‌های زبان‌آموزی و آموختن کلمات تازه به کودکان، نقش قاطعی دارد.

هدف‌های برنامه ادبیات کودکان در آموزش و پرورش دوره ابتدایی عبارت‌اند از:

۱- کمک به پرورش قدرت بیان و عواطف و افکار کودکان.

۲- تقویت و پرورش نیروی تخیل در کودکان.

۳- تحریک قوه ابتکار و ابداع در کودکان.

۴- ایجاد عشق و علاقه به ادبیات در کودکان.

در تعریف ادبیات کودکان می‌توان گفت: مجموعه نوشته‌ها، سروده‌ها و گفتارهایی است که از طرف



قصه، به خاطر سپردن طرح آن کافی است.

انتخاب و آماده کردن داستان، نخستین گام‌ها در راه پیشبرد هنر قصه‌گویی است و هنر قصه‌گویی بر آن‌ها استوار می‌شود. قصه‌گوهای مبتدی و تازه کار به زودی متوجه می‌شوند زمانی را که برای رسیدن به این مرحله از رشد سپری کرده‌اند، سرمایه‌گذاری مفیدی بوده است.

آماده کردن ذهن و بیان در ارائه موفقیت‌آمیز یک قصه مهم‌ترین متغیر به شمار می‌آید. بدون این انتخاب و آماده کردن بسیار دقیق، قصه‌گو نباید انتظار به دست آوردن یک تجربه موفق را داشته باشد.

قصه و قصه‌گویی و فواید آن

شاید نخستین قصه، قصه آدم و حوا باشد که با فریب شیطان از بهشت خدا رانده شدند. شاید حضرت آدم به عنوان اولین قصه‌گو، بارها قصه رانده شدن خویش را از بهشت برای فرزندان‌ش بازگو کرده باشد تا عبرت بگیرند و فریب نخورند. هر چه باشد قصه از زمانی شروع شد که انسان به وجود آمد و تا زمانی که انسان هست قصه هم وجود دارد.

علاقه به قصه را مسلماً خداوند مهربان در نهاد انسان گذاشته است. زیرا خداوندی که از زیر و بم آفریده خود

انتخاب کردن را تمام کرد، وارد مرحله آماده کردن داستان برای گفتن می‌شود. آماده کردن داستان برای گفتن از مهم‌ترین گام‌هایی است که در جهت به کار گرفتن فن قصه‌گویی برداشته می‌شود. قصه‌گو باید به خاطر داشته باشد که کار او از بر کردن یا از رو خواندن نیست، بلکه کار او قصه گفتن است که مانند تجربه‌ای یگانه باقی می‌ماند.

از بر کردن قصه اغلب نخستین مانعی است که راه سیر طبیعی و خودانگیخته یک قصه‌گویی موفق را سد می‌کند. قاعده درست این است که هرگز نباید داستانی را برای «گفتن» به خاطر سپرد، بلکه با توجه به ساختمان

قصه‌گوست، به ویژه برای قصه‌گوهای تازه کار و مبتدی، مشکلی اساسی است. حتی بهترین و برجسته‌ترین قصه‌گوهای حرفه‌ای هم قادر به گفتن هر داستانی نیستند. قصه‌گو، قهرمانان خود را از قصه‌هایی می‌سازد که با شخصیت خاص و سبک او متناسب باشند. قصه‌گوی تازه کار، ابتدا باید سعی کند که ویژگی‌های شخصیت و سبک گویش خود را ارزیابی کند. سپس از خودش بپرسد: چه نوع داستان‌هایی را می‌توانم مؤثر و خوب بیان کنم؟ چگونه می‌توانم شخصیت خود را با قصه هماهنگ کنم تا هر دو بتوانیم با شنونده ارتباط برقرار کنیم؟ پس از آن که قصه‌گو کار





گروه کار می‌کنند و کار هر یک سبب پیشرفت کار همه گروه می‌شود. خواندن چنین قصه‌ای به کودک همکاری را می‌آموزد.

قصه می‌تواند سرگذشت انسانی باشد که از جمع خسته شده است و از آن دوری می‌کند ولی همین دوری نیاز او را برای برگشتن و پیوستن به جمع، برای خود او روشن می‌کند و فرد فراری به جمع باز می‌گردد تا عضوی مهربان‌تر و قدرشناس‌تر از پیش برای آن گروه باشد.

در قصه‌هایی که برای کودکان کوچک‌تر از هشت سال نوشته می‌شود

کودک قصه را دوست دارد

و زمانی که قصه‌ای

خوانده می‌شود خود را

به جای قهرمان آن قصه

می‌گذارد.

خانه، مرکز اجتماع است. ولی کم‌کم با بزرگ شدن کودک، محله، شهر، مدرسه و کشور جانشین خانه می‌شود. قصه کامل قصه‌ای است که از راه پیوند با خانه، شهر، کشور و جهان، کودک را به همه آدمیان سراسر دنیا پیوند دهد. از این راه نه تنها می‌توان آرزوی داشتن خانه، شهر و کشوری امن، بلکه آرزوی زیستن در دنیای ایمن را در دل او پروراند.

برای این که کامل شود باید زندگی کند، بجنگد، شادی و غم و محبت و همدردی را احساس کند. بله، راست است که قصه نمی‌تواند جانشین زندگی شود ولی قصه می‌تواند زندگی را پربارتر و شیرین‌تر کند. بنابراین با قصه و قصه‌گویی برای کودکان می‌توانیم لحظه‌های خوب ایجاد نماییم. کودک قصه را دوست دارد و زمانی که قصه‌ای خوانده می‌شود خود را به جای قهرمان آن قصه می‌گذارد. پس یکی از تأثیرات قصه باید این باشد که قهرمان قصه، خواه انسان باشد، خواه پری یا حیوان، شایستگی آن را داشته باشد که به تنهایی از موانعی که بر سر راه او قرار گرفته است بگذرد و بر آن پیروز شود و این پیروزی از قهرمان قصه کسی بسازد که شایسته تحسین باشد.

قصه‌هایی که از گذشت و

فداکاری دوستی در برابر دوستان دیگر، یا قهرمانی در برابر اجتماع سخن می‌گویند در کودک ایمنی عاطفی به وجود می‌آورند. کودک با خواندن این قصه‌ها ارتباط دوانسان را با یکدیگر و مهرورزیدن و مورد محبت قرار گرفتن را باور می‌کند و این امید در او به وجود می‌آید که روزی دوست یا دوستانی پیدا خواهد کرد و از آن‌ها محبت خواهد دید. قصه می‌تواند سرگذشت عده‌ای باشد که در یک

دقیقاً آگاه است در تمام کتاب‌های آسمانی، به زبان قصه با انسان سخن گفته است.

در هر قصه‌ای ماجرای پی‌گیری می‌شود. ماجرای که نقاط مجهولی دارد و می‌تواند حس کنجکاوی بچه‌ها را برانگیزد و قدرت تخیل آن‌ها را پرورش دهد. پیوستگی منطقی صحنه‌های قصه، عامل مهمی

قصه نمی‌تواند جانشین زندگی

شود ولی قصه می‌تواند زندگی

را پربارتر و شیرین‌تر کند.

بنابراین با قصه و قصه‌گویی

برای کودکان می‌توانیم

لحظه‌های خوب ایجاد نماییم.

برای سرگرم کردن کودکان و نوجوانان و دادن نظم منطقی به فکر و خیال آن‌هاست.

یکی دیگر از موارد کاربرد قصه، تأثیرات اجتماعی آن است. زیرا هر قصه و داستانی، چه خوب و چه بد، در روحیه و ذهن کودک تأثیر می‌گذارد و راه تازه‌ای را به او نشان می‌دهد.

لذت بردن بچه‌ها از شنیدن یک قصه، مقصود اصلی و ابتدایی‌ترین توجیه برای یک قصه‌گو می‌تواند باشد.

در یک ضرب‌المثل آمده است:

«قصه نمی‌تواند جانشین زندگی شود.»

این حقیقتی است غیرقابل انکار. انسان

کلاغِ تشنه

بیرون آورد. در هوا پرواز کرد و بعد با سرعت پایین آمد و سعی کرد با نوک خود کوزه را بشکند. اما کوزه محکم بود و با ضربه‌های نوک او شکسته نمی‌شد.

حالا تشنگی کلاغ آن چنان زیاد شده بود که او سعی کرد با بال زدن و حرکات تند کوزه را واژگون سازد. او امیدوار بود که با این کار آب کوزه را روی زمین بریزد و لاقط چند قطره‌ای از آن بنوشد. اما کوزه خیلی سنگین بود و واژگون نمی‌شد. کلاغ احساس کرد که مرگ در چند قدمی اوست.

دوباره روی لبه کوزه نشست و به فکر فرو رفت. او نمی‌خواست از تشنگی بمیرد و تسلیم مرگ شود. حالا

در یک روز گرم، کلاغی سخت تشنه بود و می‌خواست آب بخورد. رودخانه دور بود و او بیش از آن خسته بود که بتواند برای چند قطره آب تا آنجا پرواز کند. مدتی به دنبال چشمه یا حوضی گشت و چون چیزی نیافت به سوی کوزه کوچکی که در خارج خانه‌ای بود رفت.

کلاغ بر روی لبه کوزه نشست و توی کوزه را نگاه کرد. در ته کوزه مقدار کمی آب بود. کلاغ برای خوردن آب سر خود را داخل کوزه برد اما نوک او به آب نمی‌رسید. در حالی که تشنگی او را به شدت ناراحت کرده بود تلاش کرد که خود را به آب برساند، اما کوشش وی بی‌فایده بود.

کلاغ سر خود را از کوزه

قصه، ابزار مهم تربیتی

قصه، وسیله‌ای است که کودکان را به دور قصه‌گو جمع می‌کند و به این ترتیب، روابط میان آنها تقویت شده، اطلاعاتشان افزایش می‌یابد. علاوه بر شادی، لذتی که از شنیدن قصه‌های گوناگون به آنها دست می‌دهد موجب رشد و تکامل عقل و ذهن آنان می‌گردد. به طور کلی قصه و داستان به شرطی که درست و دقیق انتخاب گردد، بیش از سایر وسایل تربیتی در رفتار کودک تأثیر می‌گذارد.

ارزش‌های تربیتی داستان‌گویی را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- ۱- سرگرمی
- ۲- افزایش تجارب کودک
- ۳- توسعه تفکر، تخیل و تمرکز
- ۴- آشنایی با مشکلات و راه‌های

حل آنها

- ۵- افزایش معلومات و توسعه اطلاعات عمومی
- ۶- پرورش عزت نفس، جرئت و شهامت
- ۷- پرورش قدرت بیان و تکلم
- ۸- پرورش ذوق هنری

حالا با هم قصه کلاغ تشنه را می‌خوانیم تا بتوانیم با بعضی از ابزارهای مهم تربیتی در قصه‌های کودکان آشنا شویم.



قصه گویی را فراموش

نکنیم

هنر قصه گویی متأسفانه معمولاً مورد غفلت و فراموشی قرار می‌گیرد و حتی بیش‌تر معلمان و والدین داستان گفتن را برای خود کاری حقیر و بی‌مقدار و برای کودکان وسیلهٔ اتلاف وقت می‌پندارند، غافل از این که همین قصه گویی، علاوه بر فواید و ارزش‌های تربیتی بی‌شمار، به معلم کمک می‌کند که میراث فرهنگی جامعهٔ خود را به آیندگان انتقال دهد.

هنر قصه گویی

یک قصه گوی خوب نباید تمام حوادث را با عباراتی صریح و روشن بیان کند، بلکه بهتر است به اشاره از آن بگذرد تا کودک مجال تفکر و تخیل پیدا کند که این خود برای کودکان و قصه گو نشاط‌آور است. پدر، مادر و معلم نباید قصه گویی را بیان و رفتاری ساده تصور کنند، بلکه این هنر نیاز به تمرین و ممارست دارد.

قصه گو بهتر است تمام داستان را قبلاً خوانده و مرور کرده باشد. کودکان به قصه‌هایی که برایشان خوانده می‌شود توجه دارند، معنی و مفهوم آن‌ها را درک می‌کنند و آن‌ها را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند.

رسید. کلاغ حال می‌توانست آن را بنوشد. گنجشک کوچکی که در آن نزدیکی از تشنگی رنج می‌برد پرواز کنان روی لبهٔ کوزه نشست و هر دو شروع به نوشیدن آب کردند. کلاغ زرنگ ثابت کرد که با فکر و ارادهٔ قوی بر هر مشکلی می‌توان پیروز شد.

چشمش به سنگ‌های ریزی افتاد که روی زمین قرار داشتند. فکری به خاطر کلاغ رسید. قطعه‌ای سنگ را با نوک خود از زمین برداشت و در کوزه انداخت و این کار را چندین بار دیگر تکرار کرد. آب کوزه کم‌کم بالا می‌آمد و کلاغ امیدوار می‌شد. باز هم ریگ‌هایی را از زمین برداشت و در کوزه انداخت، آن چنان که آب به لبهٔ کوزه



پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رنگ جامع علوم انسانی





ویژگی‌های یک قصه خوب

۱- در هر قصه، ماجرای پی‌گیری می‌شود که نقاط مجهولی دارد و می‌تواند حس کنجکاوی بچه‌ها را برانگیزد.

۲- پشت سر هم بودن و پیوستگی منطقی صحنه‌های قصه، کودک را سرگرم می‌کند و به ذهن او نظم منطقی می‌دهد.

۳- کودک به کمک قوه تخیل، خود را جایگزین یکی از شخصیت‌های قصه می‌کند و به این ترتیب شادمانی و لذت را نصیب خود می‌سازد.

۴- با خواندن قصه و بازگویی آن‌ها نیروی بیان و تکلم کودک رشد می‌یابد و گنجینه لغات و اطلاعات وی غنی می‌شود.

۵- کودک از طریق قصه‌های مناسب با مشکلات و مسائل زندگی آشنا می‌شود و مهارت‌های اجتماعی بیشتری به دست می‌آورد.

۶- قصه‌گویی، فاصله میان قدرت «خواندن» و قدرت «درک کردن» را در کودک پر می‌کند. به عبارت دیگر آن دسته از کودکان که در دوره پیش از دبستان به قصه‌ها گوش داده‌اند و با صداها و واژه‌ها و معنای آن‌ها به صورت شنیداری آشنا شده‌اند، در سنین مدرسه و با برخورد با شکل نوشتاری کلمات معنی آن‌ها را سریع‌تر درک می‌کنند.

نقش کودکان دبستانی

در فرایند قصه‌گویی

در برنامه قصه‌گویی، مخاطب‌ها امکان دخالت و اعتراض دارند، قصه‌گو را به خودشان نزدیک می‌بینند و به خود اجازه می‌دهند که وسط صحبت او بدونند و با گفتن خاطره یا سوالی نظر خود را مطرح کنند یا چیزی را که متوجه نشده‌اند دوباره بپرسند تا بهتر بفهمند. ناگفته پیداست که این امکان، در پرورش استعدادها و قدرت خلاقیت بچه‌ها تأثیر زیادی دارد. به طور معمول بچه‌ها دوست دارند که قصه‌های شنیده شده را دوباره

بازگو کردن قصه‌های

شنیده شده مهم‌ترین تمرین

در پرورش قدرت بیان و تکلم بچه‌ها است.

باشنوند. بازگویی قصه‌های شنیده شده فایده‌های بسیاری دارد، زیرا علاوه بر پرورش قدرت حافظه، قدرت بیان بچه‌ها را نیز تقویت می‌کند. بازگو کردن قصه‌های شنیده شده مهم‌ترین تمرین در پرورش قدرت بیان و تکلم بچه‌ها است. کودکان طبیعتاً از شنیدن قصه لذت می‌برند، زیرا جریان یک زندگی ناشناخته و ماجراجویی عجیب را در آن تعقیب و کشف می‌کنند.

دنیای کودک، دنیای قصه

کودکان در دنیای قصه بازی می‌کنند، با قصه‌ها می‌خوابند، بیدار می‌شوند و زندگی می‌کنند. شلوغ‌ترین بچه‌ها با آرامش به قصه‌ها گوش می‌دهند، از قصه‌ها می‌آموزند و عبرت می‌گیرند و حتی در عالم خواب نیز قصه‌ها را دنبال می‌کنند. اگر قصه‌گو با دنیای بچه‌ها آشنا باشد و منطقی آن‌ها را بپذیرد می‌تواند با بهره‌گیری از فنون قصه‌گویی، بذر تمام ارزش‌های بزرگ و کوچک اخلاقی و انسانی را در کودکان بکارد. چقدر خوب بود اگر در خانه و مدرسه برای پرورش نیکوتر، حتی آموزش بهتر درس‌ها به فن قصه‌گویی توجه بیشتری می‌شد و آموزش قصه‌گویی به مدرسان و معلمان جزء برنامه‌های اصلی تربیت معلم قرار می‌گرفت.

قصه‌گوی خوب کیست؟

بی‌شک یکی از چیزهایی که در مطلوب بودن قصه ما را یاری می‌دهد، یک قصه‌گوی خوب و ماهر است. قصه‌گوی خوب، به کلمه‌ها تسلط کامل دارد و از ارزش آن‌ها باخبر است. او می‌تواند روی شنونده اثر بگذارد. قصه‌گوی خوب به استفاده درست از صفت‌ها و قیدها توجه دارد و از نیروی ایهام، به هنگام گزینش کلمه‌های خود، آگاه است. او می‌داند که به هنگام گفتن



چهره و حرکات قصه‌گو

به طور کلی رفتار، به ویژه چهره قصه‌گوی خوب کمک بسیار مؤثری به شنونده می‌کند. شنونده ضمن این که به کلمه‌هایی که به تصاویر داستان جان می‌بخشد توجه دارد، در تمام مدت به قصه‌گو نیز چشم می‌دوزد. چهره قصه‌گو اغلب آینه تمام نمای آن قصه است و به آن چه شنونده می‌شود، جان می‌بخشد.

قصه‌گوی خوب باید چهره‌ای قابل انعطاف داشته باشد تا اخم و

چقدر خوب است که آموزش قصه‌گویی به کودکان و معلمان و مربیان و مدیران تربیتی را در دسترس قرار می‌دهد.

لبخند، ترس و بیم و سایر عواطف را نشان دهد و برتأثیر قصه‌گویی بیفزاید. حالات چهره باید منطبق بر حالت‌های داستان باشد و هرگز نباید به کاریکاتور تبدیل شود مگر آن که داستان چنین ایجاب کند.

حرکات باید طبیعی باشد، نه برنامه‌ریزی شده. به جای اداها و حالت‌های اضافه و تمرین شده‌ای که معمولاً در گذشته به عنوان فن بیان آموخته می‌شد، باید حرکات‌ها خودانگیخته باشد تا به تأثیر قصه بیفزاید. در هر حال، در یک قصه‌گویی

داستان می‌تواند با کلمه‌ها حس لمس کردن، چشیدن و بویدن را منتقل کند. هم چنین می‌داند که می‌تواند با کلمه‌ها رنگ، جنس و حتی دما را چنان توصیف کند که شنوندگانش را به دنبال قصه خود بکشد. قصه‌گو تصویرگری است که به جای رنگ از کلمه‌ها استفاده می‌کند.

کار قصه‌گو تنها آگاه بودن از نیروی اعجاز‌انگیز کلمه‌ها و آنچه با خیال کودک انجام می‌دهند، نیست، بلکه قصه‌گو نگران چگونگی رسیدن این کلمه‌ها به گوش شنونده نیز هست. او می‌داند که صدایش در رساندن مؤثر کلمه‌های انتخاب شده به گوش شنونده عامل مهمی است. قصه‌گوی خوب همواره از دام یکنواختی می‌گریزد و از تمامی زیر و بم‌ها و طنینی که صدایش می‌تواند به وجود آورد استفاده می‌کند. اگر نتوان با استفاده مؤثر از صدا به‌طور دقیق مفاهیم و حالت‌ها را آفرید دست‌کم می‌توان اثر آن‌ها را مشخص‌تر کرد.

ابزار اصلی قصه‌گو برای انتقال داستان به شنونده، صدا و کلمه‌هایی است که ادا می‌شود. اگر قصه‌گو در استفاده مؤثر از کلمه‌ها و صدای خود دقت کافی نداشته باشد، حتی بیان بهترین و هیجان‌انگیزترین داستان‌ها هم ضعیف از کار درخواهد آمد.

موفق، چهره چیزی است که می‌تواند در بیان بهتر قصه، به قصه‌گو کمک کند، ولی نباید بیش از سایر جنبه‌های این هنر به آن توجه کرد.

چشم‌های قصه‌گو

چشم‌های قصه‌گو نقطه تمرکز به شمار می‌آید، زیرا شنوندگان برای کشف نشانه‌ها، احساس حالت عاطفی و اطمینان از صداقت قصه‌گو در تمام مدت قصه‌گویی بر آن چشم می‌دوزند. قصه‌گو نیز با شنوندگانش رابطه‌ای چشم در چشم دارد. این نگاه اوست که به گونه‌ای شنوندگانش را به قصه متصل می‌کند و به آن‌ها می‌گوید که این داستان فقط برای آن‌هاست.

قصه‌گوی ماهر، در طول قصه با گرداندن نگاهش از فردی به فرد دیگر، با شنوندگان رابطه مستقیم چشم در چشم برقرار می‌کند. در مواردی مثل اوج‌گیری داستان یا نقطه اوج، قصه‌گو چشم‌های خود را روی یک شنونده یا روی یک گروه از شنوندگان متمرکز می‌کند، درست مثل این که آن بخش به خصوص فقط به آن گروه تعلق دارد. این شیوه اغلب سبب تأکید بیش‌تر بر آن قسمت می‌شود و اثر عاطفی آن را برجسته‌تر می‌کند. البته قصه‌گو فقط گاه گاهی از این شیوه استفاده می‌کند، زیرا توجه بیش از اندازه به بعضی از شنوندگان می‌تواند عاملی برای

بی‌نظمی باشد.

قصه‌گو گاهی می‌تواند درحالی که تأثیر خود را هم چنان حفظ می‌کند چشم از چشم شنوندگان برگردد و نگاه خود را ورای آن‌ها، به کوهی خیالی یا قلعه‌ای که در داستان توصیف می‌کند، بدوزد. او می‌تواند با شنوندگان رابطه مستقیم چشم در چشم برقرار نکند و نگاه خود را به طور مؤثر بر صحنه‌های خیالی و جزئیات رنگارنگ متوجه سازد. این عمل اغلب سبب می‌شود که تماشاگران برای درک کردن صحنه‌هایی که قصه‌گو توصیف می‌کند نگاه او را دنبال کنند. هم‌چنین شیوه درست برای زمانی که قصه‌گو باید مکالمه میان دو یا چند شخصیت داستان را انجام دهد، این است که جای این شخصیت‌های خیالی مشخص شود و مکالمه مستقیم میان آن‌ها به وسیله حرکت دادن نگاه از جایی به جای دیگر صورت گیرد. اگر موقعیت سر نیز همگام با حرکت‌های چشم تغییر کند، تأثیر آن بیش‌تر خواهد بود.

حالا به اتفاق قصه «بهار دوستی» نوشته مؤلف را که درباره طبیعت، رنگ، پروانه، باران و گل‌های مختلف صحبت کرده است می‌خوانیم. این قصه مصداق خوبی است برای آن چه گفته شد.

بهار دوستی

برای نجات خودم حاضر نیستم
دوستانم را زیر باران تنها
بگذارم.»

سه پروانه با هم دوباره به
پرواز درآمدند تا به گل زرد
رنگی رسیدند. پروانه زرد جلو
رفت و گفت: «ای گل زیبای
آفتاب گردان! باران شروع شده
است، ممکن است ما زیر
برگ‌های پنهان شویم تا باران
روی ما نریزد؟» گل زرد نگاهی
به پروانه زرد کرد و گفت: «فقط
تو که هم‌رنگ من هستی
می‌توانی زیر برگ‌هایم پنهان
شوی.»

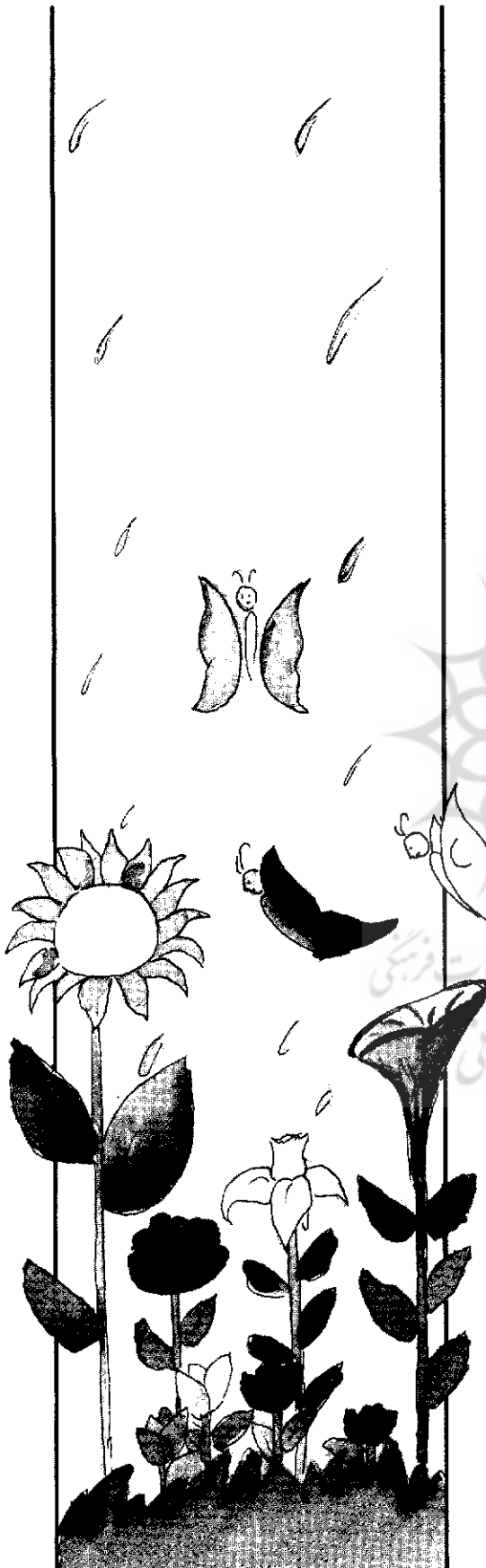
پروانه زرد شاخک‌هایش
راتکان داد و گفت: «من برای
نجات خودم حاضر نیستم
دوستانم را رها کنم. دوست
خوب کسی است که در موقع
غم و شادی، سختی و راحتی، ما
را تنها نگذارد.» پروانه زرد این
را گفت و همراه با دوستانش پر

سه پروانه به رنگ‌های
قرمز، سفید و زرد باهم
پرواز می‌کردند و یک صدا
سرود دوستی می‌خواندند.

ابرها روی آسمان آبی را
گرفته بود. چند قطره باران روی
پروانه‌ها چکید. سه پروانه با هم
به طرف باغی پر از گل پرواز
کردند. رفتند و رفتند تا به گل
سرخ رسیدند. پروانه قرمز
جلو رفت و گفت: «ای گل
سوسن زیبا! باران دارد شروع
می‌شود، ما را زیر برگ‌های
پناه می‌دهی؟»

گل سرخ نگاهی به آن‌ها
انداخت، کمی فکر کرد و گفت:
«فقط پروانه‌ای که هم رنگ من
است می‌تواند زیر برگ‌های من
پنهان شود.»

پروانه قرمز
شاخک‌هایش را تکان داد و
گفت: «ما سه پروانه، دوستان
باوفایی برای هم هستیم، من



کمک او رفتند. ناگهان صدایی به گوش پروانه‌ها رسید. این صدا، صدای «گل‌شیپوری» بود که آن‌ها را با مهربانی به طرف خودش صدا می‌کرد. سه پروانه در حالی که بال‌هایشان را به یکدیگر نزدیک می‌کردند با خوشحالی به پرواز در آمدند و زیر برگ‌های گل شیپوری پناه گرفتند. بعد از مدتی باران بند آمد. دیگر ابری در آسمان نبود. هوا روشن‌تر شده بود و خورشید می‌خواست دوباره با نور زیبایش بهار دوستی پروانه‌ها را گرم‌تر و روشن‌تر سازد.

زد و رفت. باران به شدت می‌بارید. بال پروانه‌ها خیس شده بود. پروانه قرمز کمی عقب مانده بود. دوستانش به کمک او رفتند. مدتی گذشت تا به گل سفیدی رسیدند. پروانه سفید جلو رفت و گفت: «ای گل نرگس زیبا! پرواز کردن برای ما پروانه‌ها خیلی مشکل شده است، اجازه می‌دهی ما زیر برگ‌هایت پناه بگیریم؟» گل سفید نگاهی به پروانه‌ها انداخت و بعد به پروانه سفید گفت: «فقط پروانه‌ای که همرنگ من است می‌تواند زیر برگ‌های من پنهان شود.» پروانه سفید شاخک‌هایش را تکان داد و گفت: «دوستان صمیمی همیشه در کنار هم هستند، هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند بین آن‌ها جدایی بیندازد. من برای نجات خودم حاضر نیستم از دوستان خوبم جدا شوم.»

مدتی گذشت، پروانه‌ها دوباره به راه خود ادامه دادند. قطره‌های باران به سر و روی آن‌ها می‌خورد. پروانه قرمز، بال‌هایش خیس آب شده بود و او بال‌هایش را به سختی حرکت می‌داد. دو پروانه سفید و زرد به